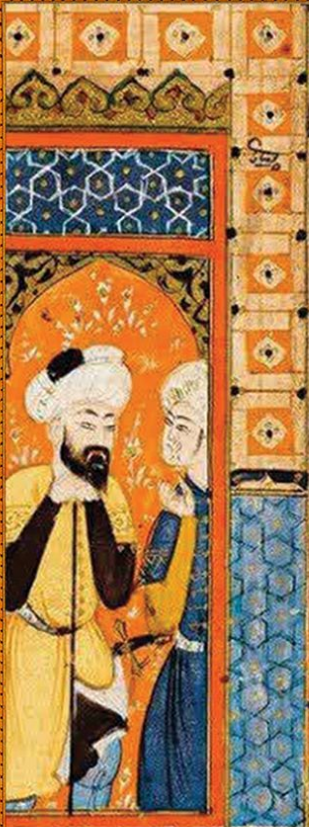
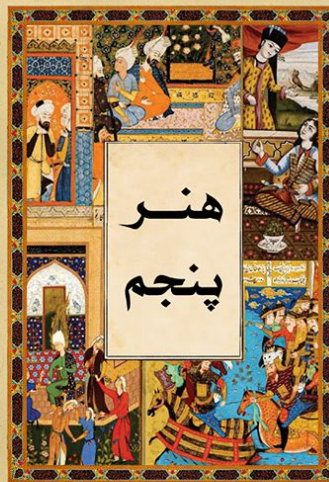


ششم





نشریه سیاسی اجتماعی فرهنگی
فاروق شماره پنجم پاییز ۱۴۰۳



صاحب امتیاز: کانون ایلیا دانشگاه اصفهان
مدیر مسئول: سیده زهرا فیروزه
سردبیر: فاطمه غفراللهی
گرافیک و صفحه آرا: سمانه اکلیلی
طراح و ایده پرداز: فیروزه، اکلیلی
ویراستار: فاطمه غفراللهی

این نشریه تحت حمایت مادی و معنوی اداره امور فرهنگی دانشگاه
اصفهان به چاپ می رسد.

آدرس: اصفهان خیابان هزار جریب دانشگاه اصفهان
طبقه ی فوقانی مصلی الغدیر اداره امور فرهنگی.
راه ارتباطی با نشریه:



https://eitaa.com/Kanon_Ilya



https://t.me/Kanon_Ilya



معاونت فرهنگی اجتماعی

۲

معرفی

۶

سرمقاله

۷

ادبیات فارسی قلب
تپنده ایران

۸

سرقت مفاخر!
(سرقت بزرگ)

۱۱

أرنی گفتن یا ننگفتن!
مسئله این است

۱۲

عرفان یا عشق

۱۴

حکمت الهی

۱۶

قدس شریف



زبان و به‌ویژه ادبیات در طول تاریخ با فرهنگ رابطه‌ای تنگاتنگ داشته و همواره تأثیر گذاشته و تأثیر پذیرفته‌اند. ادبیات، فرهنگ ساز است و فرهنگ، انسان ساز. اگر به قرون پیشین نگاهی بیندازیم خواهیم دید که فرهنگ پرمایه‌ی ایرانی چگونه انسان‌سازی کرده، انسان‌هایی که هر یک فخر کل جهان اند و نه فقط ایران، فرهنگی که سبب تأسیس کتابخانه‌های بزرگ شد و خود برآمده از دل ادبیات فارسی بود، ادبیاتی که شیرین‌تر از شهد و شکر است و هزارتوی آن باعث شگفتی شده و خواهد شد.

مفاخر کشور ما ایران و به‌طور خاص ادیبان و شاعران، سهم به‌سزایی در شکل‌گیری و ماندگاری فرهنگ ما داشته‌اند. فردوسی شاعر بلند آوازه ایرانی به زیبایی هرچه تمام‌تر با شاهکار خود، شاهنامه سبب حفظ زبان فارسی شده و در تاریخ مانا شد. امید است ما نیز بتوانیم با درست‌نویسی و درست‌گویی زبان و ادبیات فارسی را از گزند، حفظ و از فرهنگ غنی خود پاسداری کنیم.

مثل باران بهاری که نمی‌گوید کی بی‌خبر در بزن و سرزده از راه برس

اللهم عجل لولیک الفرج

با احترام فاطمه غفرالهی

ادبیات فارسی قلب تپنده ایران

سال‌ها از شکل‌گیری زبان می‌گذرد،

شاید زبان تاریخی‌ترین عنصر موجود باشد، تاریخی‌ترین و زنده‌ترین ...

کمی بعد از زمانی که زبان به وجود آمد و انسان‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار کردند، ادبیات نیز به عنوان جنبه تخصصی زبان پدید آمد.

ادبیات تجلی زیبایی زبان است، آن‌جا که زبان به اوج خود می‌رسد و کلمات قدرت جادویی می‌گیرند، می‌خندانند و می‌گریانند، عاشق می‌کنند و فارغ می‌کنند، می‌میرانند و زنده می‌کنند.

و این‌ها همه از زبان آغاز می‌شود از آنجا که آدمی لب باز می‌کند یا قلم به دست می‌گیرد و بر کاغذ می‌رقصاند.

همانطور که گفته شد ادبیات اوج زیبایی است، اوج هنر و سلیقه، و من هر گاه با آثار فاخر ادبی با نظم‌ها و تثرهای ادیبان روبه‌رو شده‌ام، درست مانند کودکی پابه‌پای او رفته‌ام،

با نظامی همراه شده‌ام، مثل مجنون سر به بیابان گذاشته‌ام، مثل فرهاد بیستون کنده‌ام و بی‌رحم‌تر از خسرو از شیرینی شیرین سرمست شده‌ام.

با حافظ سال‌ها در شیراز مانده‌ام و با او "هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق" را زمزمه کرده‌ام، همراه با سعدی گشت و گذار کرده‌ام و منتظر وفای "خوبرویان جفای" مانده‌ام،

من با مولوی سماع کرده‌ام، دور گردون چرخیده‌ام، از تابش شمس گرم و پر فروغ شده‌ام و سراپایم را نور فرا گرفته‌است. با پیر هرات از عشق خدا لبریز شده‌ام و با حسین منصور حلاج بر کوس انا الحق کوبیده‌ام.

و مانند سنایی "نروم جز به همان ره که توام راه نمایی"، و گاهی مثل وحشی خاموش مانده‌ام چون :

"روی در روی و نگه در نگه و چشم به چشم حرف ما با تو چه محتاج زبان است امروز"

و گاهی "ز غوغای جهان فارغ شده‌ام" تا به سودای یار مشغول شوم،

و در آخر مثل قیصر به اینجا رسیده‌ام که:

"از این عمر، دو روزی گذرا ما را بس یک لحظه وصل عاشقان ما را بس"

هر چند دعای ما اجابت نشود هم صحبتی تو در جهان ما را بس"

فاطمه غفرالهی

سرقت مفاخر! (سرقت بزرگ)

مصادره مشاهیر تاریخی ایران، از سوی کشورهای همسایه که در گذشته بخشی از امپراطوری ایران قدیم بودند، در مقطعی از تاریخ وجود داشته، اما با ظهور کشورهای تازه استقلال یافته، این رویه سرعت بیشتری به خود گرفته است. در واقع این کشورها به دنبال ایجاد هویت تاریخی برای خود هستند و یکی از موارد جدی هویت سازی، مصادره «مشاهیر» است. چنانچه کشور «قزاقستان» در حال تلاش برای معرفی «فارابی» به عنوان یک دانشمند قزاق و «ترکیه» به دنبال مصادره «ابن سینا» و مولوی، به عنوان یک دانشمند ترک تبار و یا جمهوری آذربایجان به دنبال مصادره «خواجه نصیرالدین طوسی» هستند. نسبت دادن چنین مفاخری به کشور خود از جهات گوناگونی مفید فایده است که به پاره‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

- ۱) نشان دادن فرهنگ غنی و توسعه یافته در قرون پیشا مدرن
 - ۲) ثبات سیاسی، درایت و ایجاد شرایط سامان یافته برای پرورش و تجلی علوم به خصوص ادبیات
 - ۳) بهره بالای هوشی و شکل گیری فضای نخبگانی در آن مقتضیات زمانیمکانی و در نهایت مطرح شدن به عنوان کشوری نخبه پرور و صاحب سبک در عرصه‌ی جهانی
- همه‌ی این موارد باعث ایجاد کنجکاو و علاقه‌مندی مردم جهان نسبت به این مفاخر شده و آنان را وادار می‌کند تا به کشور مورد نظر سفر کنند.



اگر بخواهیم رونق اقتصادی که مسافران برای بازدید از این کشورها ایجاد می‌کنند را کنار بگذاریم هیچ‌گاه نمی‌توانیم تصاویر فرهنگی و زبانی که به عنوان زادگاه آن ادیب در خاطر گردشگران به ثبت می‌رسانیم را پاک کنیم و این دقیقاً هدفی است که کشورهای همسایه‌ی ایران آن را دنبال می‌کنند.

همان‌طور که اشاره شد حواشی مربوط به دو ادیب ایرانی مولانا و ابن‌سینا و انتساب آنان به ترکیه در سال‌های اخیر سر و صدای زیادی کرده است و از آنجایی که مانور این حواشی بیش‌تر زادگاه و اصالت ابن‌سینا را مورد هدف قرار داده ابتدا به این حکیم بزرگ می‌پردازیم.

حکیم ابوعلی‌سینا در سال ۹۸۰ میلادی در بخارا متولد شد. پدرش از صاحب‌منصبان حکومت سامانیان بود که البته اصالتی بخارایی نداشت و زاده شهر بلخ بود. هر دو شهر بخارا و بلخ در آن تاریخ، جزو قلمرو جغرافیایی ایران و در هر دو، زبان فارسی فراگیر بود و به همین دلیل نمی‌توان ایرانی و فارسی‌زبان بودن ابن‌سینا را انکار کرد. اگرچه او بیش از ۴۵۰ کتاب نوشته که بیش‌تر آن‌ها به زبان عربی است، اما بیش از ۳۰ کتاب هم به زبان فارسی دارد و دلیل نوشتن بیش‌تر کتاب‌هایش به زبان عربی، حاکم بودن این زبان در قلمروهای اسلامی آن زمان بوده است.

در منابع تاریخی زیادی می‌توان صحت این اطلاعات را اثبات کرد از جمله زندگی‌نامه‌ای که ابوعبید جوزجانی شاگرد وفادار ابن‌سینا به رشته‌ی تحریر در آورده است و بخش نخست آن تقریر ابن‌سینا و بخش دوم آن گزارش و نوشته خود جوزجانی است. این نوشته‌ها بعدها به «سرگذشت» یا «سیره» مشهور شده است.

اما ترکیه در سال‌های گذشته با نصب مجسمه ابن‌سینا در یکی از بیمارستان‌های زیر مجموعه دانشگاه ترکیه و ساخت صد قسمت فیلم در رابطه با زندگانی ابن‌سینا این دانشمند را ترک معرفی کرده است.

حتی از آنجایی که ابن‌سینا هیچ کتابی به زبان ترکی نداشت دست به جعل تاریخ زده و بعضی از آثار او را به زبان ترکی ترجمه کردند.

این وقایع همه در عصری اتفاق افتادند که ما شاهد و ناظر آن بودیم و در قبال آن کوچک‌ترین حرکتی نکرده‌ایم. متأسفانه ایرانیان در سال‌های گذشته نسبت عنصر فرهنگ کم‌توجهی کرده و تمام تمرکز خود را بر عناصر اقتصادی و سیاسی گذاشته‌اند در حالی‌که فرهنگ اگر از این شاخه‌ها مهم‌تر نباشد پایین‌تر نیست این کم‌توجهی‌ها در اثر تداوم باعث بروز مشکلاتی خواهند شد که ممکن است به بحران هویت منجر شود نمونه‌ای از این بحران‌ها اکنون نیز در جامعه به وضوح قابل مشاهده است:

۱) جوانان دوست دارند تبعه‌ی هر کشور دیگری باشند به جز ایران
۲) واژگان اصیل فارسی جای خود را به واژگان بیگانه می‌دهند (مثل به کار بردن واژه‌ی اوپن مایند open mind به جای روشن فکر)

۳) با گذشت زمان نسل‌های آینده مفاخر ایران را از یاد خواهند برد.
زیرا هیچ کتابی با عنوان آشنایی با این مفاخر در مدارس ما تدریس نمی‌شود (به صورت خاص و اصولی با تمرکز بر تمامی عناصر زندگی فرد) یا هیچ کارگردانی به ساخت فیلم درباره‌ی آنان نمی‌پردازد.

۴) نسل جوانی که هویت فرهنگی خود را از دست داده پذیرای هویت فرهنگی جدیدی می‌شود که ممکن است این هویت با دین، نظام سیاسی و افکار نسل‌های پیشین در تعارض باشد،

بنابر این نه فقط مسئولان بلکه عموم مردم نیز باید به اقداماتی که سعی دارد که فرهنگشان را بدزد یا تخریب کند هوشیار باشند و در موازات آن اقدامی سریع، محترمانه و جدی به عمل آورند.

شاید سوال شود این اقدامات چیست؟ که ما در جواب به این سوال چند مورد از این موارد را اشاره می‌کنیم

(۱) مردم نسبت به فرهنگ خود دغدغه‌مند باشند قدمی در آشنا کردن یک یا چند فرد در جهت آشنایی با فرهنگ ایرانی-اسلامی (باتابعیت‌های مختلف) بردارند حتی می‌توانند با گرفتن تصاویر مختلف و با کیفیت از جاذبه‌های ایران از آنان برای سفر به ایران دعوت به عمل آورند.

(۲) ایجاد یک شبکه‌ی بین‌المللی فعال که بازتابی از جاذبه‌ها، سریال‌ها و آداب و رسوم ایران باشد با مجریان توانمند، بازیگران و دانشمندان ایرانی، به گونه‌ای که بتواند هم‌پای شبکه‌های خارجی قدم بردارد.

(۳) میزبانی همایش‌های بزرگ فرهنگی در ایران یا برگزاری همایش‌های مرتبط با آداب و رسوم حوزه‌ی خلیج فارس و آسیای غربی در کشورهای همسایه.

(۴) ساخت فیلم‌های تاریخی از مفاخر ایران از جمله فارابی، سعدی، حافظ و... این فیلم‌ها اگر چه پرهزینه‌اند اما برای همیشه در تاریخ به یادگار می‌ماند و تا چندین نسل حافظه‌ی تاریخی جوانان را پوشش خواهند داد.

(۵) بسیاری از کشورهای توسعه یافته از اقدامات پادشاهان و رهبرانی که برای آن مرز و بوم رفاه و پیشرفت را به ارمغان آورده‌اند کتاب نوشتند و این کتاب‌ها در مدارس و دانشگاه‌ها به عنوان دروس اجباری تدریس می‌شوند مثل آتاترک برای ترکیه، درست است که آتاترک فردی دیکتاتور و سکولار بود و شاید پذیرش عقاید او برای جامعه چه دیروز و چه امروز سخت است اما نسل‌های بعد از جنبه‌های خوب حکومت او بهره گرفتند و خواندن زندگانی او را برای مردم ترکیه اجبار کردند. حال آن که ما در ایران بسیاری از این رهبران را داشته‌ایم و می‌توانیم ویژگی‌های خوب آنان را برگزینیم و به کودکان خود بیاموزیم زیرا تاریخ دوباره تکرار خواهد شد.

ارنی گفتن یا نگفتن! مسئله این است...

در آیه ۱۴۳ سوره اعراف درباره حضرت موسی و درخواست ملاقاتش از خداوند متعال عنوان شده است:

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ ارْنِيْ اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِيْ وَ لَكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنْ اَسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِيْ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًا وَ خَرَّ مُوسَى صُعَقًا فَلَمَّا اَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ اِلَيْكَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْنَ: چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا بنمای، تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزه‌ای، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.

این ماجرا در قرآن کریم آمده است اما دیدگاه شاعران کهن ایرانی در این باب متفاوت است، پیش از آنکه از منظر سه شاعر پارسی سرای ایرانی سعدی، حافظ و مولوی این داستان را نظاره گر باشیم بهتر است معنای دو کلمه ارنی و لن ترانی را بدانیم، در زبان عربی از ماده ر ى فعل ماضی صیغه اول اَرَى و فعل مضارع صیغه اول به شکل یُرى آمده است و ارنی فعل امر از این ماده است که اضافه به مفعول شده و در فارسی خود را به من نشان بده ترجمه می‌شود.

و کلمه لن ترانی که متشکل از لن حرف نفی ابد و ترانی از ماده ر ى ، فعل مضارع مخاطب تَرِى می‌باشد که مفعول به آن اضافه شده و در فارسی ترجمه می‌شود هرگز مرا نخواهی دید.

حال با این پیشینه به سراغ هنرنمایی شاعران می‌رویم:

سعدی، شاعر شیرین سخن با نگاه عقل گرایی به موضوع نگرینسته و می‌فرماید:

چو رسی به کوه سینا ارنی مگو و بگذر که نیرزد این تمنا به جواب لن ترانی
شیخ اجل همه چیز را منطقی دیده و دریافته و می‌گوید اگر قرار است پاسخ ارنی
گفتن تو ، لن ترانی باشد از ابتدا نباید ارنی بگویی و گذر کنی
حافظ شاعر عاشق با نگاه عشق گرا می‌فرماید :

چو رسی به کوه سینا ارنی بگو و بگذر تو صدای دوست بشنو نه جواب لن ترانی
لسان الغیب با نگاه ظریف و باریک بینانه‌ی خویش می‌گوید که عاشق باید ارنی را
بگوید و گذر کند، چرا که برای عاشق مهم نیست که یار چه جوابی می‌دهد بلکه
همین که صدای یار را می‌شنود برایش کافی است
و مولوی شاعر و عارف پارسی با نگاه عرفانی فرموده است:

ارنی کسی بگوید که تو را ندیده باشد تو که با منی همیشه چه تری چه لن ترانی
جلال‌الدین محمد بلخی درخواست ارنی را بیهوده می‌داند چون یار یا همان خداوند را
همواره همراه و همسفر می‌داند.

برخی این سه بیت را جعلی و ساختگی دانسته اند اما مقصود از این یادداشت بررسی دیدگاه‌های مختلف نسبت به یک موضوع و شناخت زبان هنری متفاوت است.

عرفان یا عشق؟

مولانا، دنیایی دارد که قدم زدن در آن، فقط روح بلند و بی انتهای خودش را می خواهد. دنیایی که نوشتن از آن، در خیال خودش می گنجد و در قلم ما نه....

عرفان، دنیایی بود که مولانا از آن حرف میزد. عرفانی که جوهره آن عشق بود و بس ... عرفانی که با معشوقی آسمانی پیوند خورده بود و پرواز در آسمان آن، فقط بال اندیشه او را می طلبد. درک عرفان و عشقی که مولانا تجربه کرده و برای دیگران از آن حرف زده، برای ما به آسانی ممکن نیست، چرا که او در بطن این عالم و ماورای خلقت موجودات، چیزهایی را می دید که دیدگان ما از دیدار آن، عاجزند و ذهن های کوچکیان قدرت فکر کردن به آن را هم ندارند...

عرفان را با دید علمی و فلسفی نمیتوان شناخت و در شناخت آن باید از عشق کمک گرفت. از دید مولانا، این عشق، امانتی الهی است که به عارف داده شده و او را در راه رسیدن به سر منزل مقصود، یاری می کند و مولانا قدرت این عشق را تا جایی می داند که بدون عشق، اختر را منخسف و الف را قامت خمیده میداند و در مقابل، گردش چرخ روزگار و راست کردن کمر خمیده دال را با عشق میسر می داند.



اهمیت این عشق برای او تا جایی است که وجودش را در هستی کافی میبیند و به چیز دیگری نیاز ندارد. عشقی که او از آن صحبت میکند، عامل اتحاد ذرات هستی و رهایی خواص از هوا و هوس و رسیدن به اخلاص است. عشقی که بدون ریسک و خطر نیست و عاشق باید این ریسک را بپذیرد.

مهم ترین ویژگی عشق در نظر مولانا، الهی بودن عشق است و هدف اصلی و سر منزل مقصود و عاشق حقیقی، خداست...

در این رابطه عاشقانه، معلوم نمیشود، کدام یک از دیگری عاشق تر است

اینجا فاصله بین عاشق و معشوق تا جایی کم میشود که دیگر فاصله ای بین آنها نیست و عاشق، خود را فانی در معشوق و حتی عدم و پایین تر از عدم می بیند و در نهایت به وصال معشوق میرسد. لذا بخاطر همین مولانا، مرگ را اول زندگی و پابندگی می داند

گریه بدم خنده شدم

مرده بدم زنده شدم

دولت پاینده شدم

دولت عشق آمد و من

چون رهم زین زندگی پابندگی است

آرمودم مرگ من در زندگی است

فاطمه زهرا پابنده

حکمت الهی

داشت گنجشکی به شاخی لانه ای
روزگاری خوش بر آن‌ها میگذشت
ناگهان بادی در افتادی به شاخ
هم خود او و هم زن و فرزند او
سر بلند آورد با حالی نزار
تنگ کی من کرده بودم این زمین
این کجا مهرست و لطفست و سخا
ناگهان اندر میان شکوه هاش
کو به منقارش گرفته مار رفت
گفت یارب این چه کار است و چه بار
گفت او را حق که ای گنجشکم
مار آمد تا که گیرد جان تو
باد را فرمودمش تا بی درنگ
گرچه نالان گشتی و کافر ولیک
چون سلیمان این سخن‌ها می نوشت
گفت یارب جملگی را عفو کن
پیش از این‌ها بس بزرگان گفته اند
این‌همه نقالی و گفتار ما
درکف شیر نر خونخواره ای

واندر آن جفتی و دو دُر دانه ای
بی گزند آفتاب و سوز دشت
لانه شان را بر زدی بر سنگ لاخ
گشته زخمی جمله از هر سمت و سو
گفت یارب، این چه بودستیت کار
تا چنان زخمم زدی با سنگ کین
من ندیدم از تو جز قهر و جفا
بانک آمد زان یکی مرغ هواش
وندر آنجایی که لانه اش بود و رفت
مرغ محرا را چه کارستی به مار
ای که گویی نی گزد هیچی ککم
لانه ات با جفت و فرزندان تو
کوبد آن لانه ات به خاک و چوب و سنگ
جمله قهرم را بدان هم نیک نیک
یادش آمد جملگی بر آنچه کشت
این جسارت‌ها که رفتی در سخن
جمله ها بس نغز و چون دُر سفته اند
گفت مولانا به بیتتی جمله را
غیر تسلیم و رضا کو چاره ای

« ۲۹ رمضان ۱۳۹۶ شمسی »

سعید حسن نژاد



گرد غمی نشستہ بر چہرہ ی فلسطین
در خانہ ای خرابہ
یک کودک آوارہ
یک مادر کهن سال
بر سوگ غم نشستہ
پیچیدہ آہ و نالہ در کوچہ های غزہ
خونی چکیدہ بر دشت
گلگون نمودہ آنرا
خون جوانی غیور
خون جوانی شہید
ہزار شاخہ زیتون
شکستہ زیر چکمہ ہا
رژیم کودک کشی
غصب نمودہ قدس را
گرد غمی نشستہ بر چہرہ ی فلسطین
در سرزمین موعود
ندای حق بلند است
مقاومت می کند غزہ هنوز با سنگ
شعار ہر مسلمان
رہایی فلسطین
از چنگ صہیونیستا
الموت بر اسرائیل
الموت بر آمریکا
قسم بہ تین و زیتون
بہ آیات مبارک
بہ حق مستضعفین
آزادی فلسطین
نابودی اسرائیل
زود فرا می رسد

شاعر: سید صالح فتوحی



